

مدخلی بر بحث «مسئله ملی» و جایگاه آن در نگرش مارکسیستی

پدیده ناسیونالیسم و "مسئله ملی" خود موضوعاتی هستند بسیار کشدار، ذوالجوانب، پیچیده و متغیر. شکل عینی - اجتماعی و البته متاخر و نوین آن زاده شرایط و مقتضیات ناگزیر سرمایه‌داری است. این پدیده در طول عمر تا کنونی این فرم‌اسیون اقتصادی - اجتماعی مسیر بسیار پرفراز و فرود، متغیر و دیگرگونه‌ای را با نقش تاریخی دوگانه و متضادی طی کرده است: از سوئی عامل بسیاری از کشتارها، جنگ‌های بزرگ جهانی و ویرانگر بوده است، آتش بسیاری از منازعات و کشمکش‌های قومی را برانگیخته است، از سوئی دیگر نیروی محرکه بسیاری از انقلابات و جنبش‌های رهایی بخش نیز بوده است. گاهی نقشی در «آرامش اجتماعی» و شکستن یوغ ستم ملی و رها سازی و تثبیت ملت‌ها را داشته است و اما خیلی وقتها نیز سریع پای در وادی شوینیسیم و جنایت‌بارهای و انقیاد دیگران گذاشته است. ما در این زمینه تاریخ پرهیاهو، بغرنج، دشوار و دردناک، اما گویایی را در جلو چشمان خود داریم. کافی است نگاهی به اکثر کشورهای آسیائی، افریقائی و آمریکای لاتین و جایگاه و موقعیت اجتماعی اقتصادی و سیاسی امروز مردم آنان بعد از پیروز شدن «جنبش رهایی بخش ملی‌اشان» ببینیم، دیدیم که اکثریت آن جنبش‌های ملی و ضد استعماری بعد از به اهتزاز درآوردن پرچم ملی، چگونه خود به "ملت حاکم" تبدیل شده‌اند و با زبان زور و سرکوب و با خفقان و غارتگری هستی اکثریت قریب به اتفاق "ملت محکوم" خود را به غارت و یغما کشانیده‌اند.

با همه این احوال این جنبش‌های ملی بر بستر و زمینه سیاست‌های استعماری، تضییق حقوق ملی مردم، سیاست تبعیض، تحقیر و اهانت، و در یک کلام ستم و سرکوب ملی زاده شده‌اند و می‌شوند. این جنبش‌ها واکنش و عکس‌العمل برحق مقاومت‌گونه‌ای در برابر عظمت‌طلبی شوینستی حاکم هستند که تحقیر، سرکوب و سرانجام امحاء ملت تحت ستم را به انواع حیل و دستاویزهای مختلف و به اشکال گوناگون، آشکار و نهان، مد نظر دارد. اینجا ما با یک جنبش عادلانه و قابل پشتیبانی بر ضد ستمگری روبرو هستیم. و اینجاست که خصلت دمکراتیک این جنبش در عرصه مبارزه علیه این ستمگری بروز مادی و عینی پیدا می‌کند.

درست بر پایه همین واقعیت‌های ملموس مادی و عینی است که مبارزه ملی سر بر می‌آورد. این مبارزه هم خود حاصل و برآمد خودآگاهی و بیداری ملی در برابر ستم و سرکوب و در نتیجه «چریحه‌دار شدن غرور و سربلندی ملتی که مدتها تحت ستم بوده است»¹ به میدان آمده است. این پدیده زاده توهمات و توطئه نیست، یک پدیده تاریخی و بعضا ناگزیر اجتماعی در ابعاد و اشکال مشخص اقتصادی و سیاسی است. و همانطور که گفته شد بر یک بستر عینی و واقعی قرار گرفته است و در این میان بروز و نمود کم‌وبیش مشابهی را در بین ملل مختلف داشته است. میل و گرایش بسوی ایجاد خود اختیاری و دخالت در تعیین سرنوشت خویش و مبارزه در راه تحقق آن و علیه سرکوبگری و ستم ملی و بیرون راندن «استعمارگران» و دستیابی به «استقلال» و افزایش نقش آفرینی در تولید اقتصادی از ابتدای سربرآوردن این پدیده و در طی دورانهای مختلف آن، انگیزه‌های قوی مبارزاتی را در درون جامعه و بسیج عمومی مردم خلق میکرده است. در ضمن آن میتوان گفت که یک نیاز واقعی تکامل نیروهای مولده و مطالبات عادلانه اقتصادی نیز در بطن این کشمکش واقعی بمنظور رفع اختلال در روند رشد این نیروها و پایان دادن به محرومیت، عقب ماندگی، تحقیر و سرکوب ملی هم عمل میکرده است. بعدا پیدایش اشکال مختلف نوین استعماری، تحول و دگرگونیهای شگرف جهانی، و امروزه نیز روند فزاینده سراسری شدن و گلوبالیزاسیون بمثابة قانون جهانی سرمایه‌داری این پروسه را هرچه بیشتر غامض و پیچیده‌تر کرده است.

به این ترتیب می‌بینیم، این مقوله که در ضمن جواب به نیازهای مشخص تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سربرآورده است، هنوز پس از قرن‌ها همچنان یکی از محورهای اساسی کشمکش‌های منطقه‌ای و جهانی باقی مانده است. این دیرپائی و سخت‌جانی فرهنگ ریشه‌داری را هم بجای گذاشته است که نمی‌توان نادیده گرفت و برای مهار آن در جاده خرد و عقلانیت تلاش نکرد. این جان‌سختی تا بدانجاست که با اطمینان می‌توان گفت که تا مدتها و حتی پس از فروپاشی سرمایه‌داری، همچنان در جامعه سوسیالیستی نیز باقی خواهد ماند و اثرات خود را

¹ لینن، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، ص ۲۰.

در روند سازماندهی جامعه برجای خواهد گذاشت و هنوز هم باید با دقت و تیزهوشی به آن برخورد کرد، و گرنه معضلات، اخلاص و موانع جدی و غافلگیرکننده‌ای را ایجاد خواهد نمود.

روشن است که طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی در این مبارزات ملی و جنبش‌های بخش آن هر کدام امیال، توقعات و خواسته‌های خود را تعقیب میکنند. بورژوازی خواب بدست گرفتن زمام قدرت را برای برآورده ساختن خواسته‌های طبقاتی خویش میبندد. طبقات میانی و زیرین، همچنین کارگران و زحمتکشان هم‌رئای اجتماعی، رفع ستمگری ملی و تبعات آن و برداشتن موانع اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی و حتی اقتصادی حاصل از آنرا مد نظر دارند. تضاد، پیچیدگی و ذوالجوانب بودن که قبلاً ذکرش رفت از همینجا ناشی می‌شود. «منافع مشترک» زایده این وضعیت بفرنج است و خصلت مردمی و دامنه وسیع آن از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد.

اینگونه است که ما با یک جنبش وسیع و پردامنه و در همان حال غبارآلودی برای رفع این ستم روبرو هستیم. میبینیم که این جنبش بخش وسیعی از انرژی و پتانسیل مبارزاتی عمومی را بخود مشغول کرده است که همه از یک نقطه موجه علیه ستمگری آغاز میشود. اما این خود مانع از آن نیست که دستهای ناموجه‌ای هم در پناه آن برای میوه چینی بیتوته نکنند و یا با فراغ بال به گل‌آلودکردن آب مشغول نشوند. در این میدان پر التهاب آشکارا می‌بینیم که کارگران و زحمتکشان و محرومان این جوامع پیوسته در معرض بمباران تبلیغاتی دروغین بورژوازی قرار داشته‌اند و دارند، که در طی آن ریاکارانه از «برادری» همه ملت سخن می‌گویند و این توهم پوچ را دامن می‌زنند که با «پیروزی ملی» به «رهبری» آنان همه مشکلات اقتصادی، اجتماعی جامعه حل می‌شود! و همگان را به شرکت فعال در این جنبش و همگام با آنان فرا می‌خوانند. اما واقعیت امر آنست که مشارکت عمومی جامعه و بویژه طبقات و لایه‌های زیرین اجتماع قبل از آنکه ماحصل این تبلیغات دروغین و کذب باشد، ناشی از تبعات خود ستم ملی در ابعاد و وجوهات مختلفی است که مردم درگیر در آن با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند. این یک شرکت واقعی و گسترده اجتماعی است و از «خرفتی و توهم» ناشی نیست. این کج فهمی است که گفته شود، از آنجائی که بورژوازی منافع طبقاتی خود در این جنبش و حتی رهبری آنرا مطالبه می‌کند، پس پرولتاریا و زحمتکشان را به آن جنبش کاری نیست! این توصیه‌های «عالم نمایانه» بطور عینی و عملی ره به هیچ "کوره‌دهی" باز نخواهد کرد و ما در این روند پر فراز و نشیب همچنان مشارکت عظیمی از انبوه مردم به تنگ آمده را در این جنبش شاهد خواهیم بود.

این، حاصل و برآیند یک پروسه مادی و عینی است، ناشی از این واقعیت است که کارگران و زحمتکشان هم در زندگی عملی خود بشدت چوب این ستمگری ملی را خورده‌اند و داغ آنرا بر پشت خود دارند. آنان که بیشترین آمارهای بیسوادی را بدلیل فقر اقتصادی شامل می‌شوند، بسیار بیشتر از سرمایه‌داران و متمولین زیر منگنه ممنوعیت زبان و فرهنگ مادری و برسمیت نشاختن آن قرار دارند، زیرا آنانرا از ابتدائی ترین، آسانترین و پر اهمیت‌ترین ابزار ابراز بیان خواستها و نیازهایشان و فراگرفتن آموزه‌های درسی، اجتماعی، علمی و سیاسی و حتی قابلیت‌های دفاع از خود در مجامع و دوائر اداری و قضائی و محروم می‌کند. واقعیت امر آنست که سیاست‌های برتری طلبانه و شونیستی و تمرکزگرای حاکمیت مرکزی بیشترین محرومیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی را بر مناطقی که خودی نمی‌داند تحمیل می‌کند. محرومان جامعه بیشترین قربانیان این عقب نگه‌داشتن، محرومیت و بی‌حقوقیها هستند. کافی است خیل عظیم کارگران و زحمتکشان، دانشجویان، بیماران و مراجعین گوناگون از ملیتهای مختلف را ببینیم که به سبب سیاست‌های تمرکزگرایانه و شونیستی و بخاطر عدم امکانات شغلی، حرفه‌ای، خدماتی و آموزشی و... در محل زندگی خود، ناچارند از شهرها و مناطق محروم شده‌اشان بسوی مرکز و مناطق کارگری و بنیادها و مراکز «خدماتی» شهرهای مرکزی سرازیر شوند و با مشکلات بسیار عدیده و روبه‌تزیادی دست و پنجه نرم کنند. کافی است که حال آن امواج کارگران فصلی را مجسم کنیم که بدنبال محل کار و ممر زندگی بخور و نمیری با خیل زن و بچه‌هایشان راه دوردستها را به امید لقمه نانی در پیش گرفته‌اند که همچون نبات بی‌ریشه و متزلزلی زیر خیمه‌ای نشاء موقت می‌یابند که نه افقی به بهبودی در منظر است و نه زبانی که قادر به دفاع و ابراز وجود خود و همبستگی و همبودگی با همرنجانان باشند. زیرا تنها کار است و کار و دیگر هیچ.

کافی است برای نمونه نگاهی به کردستان ببینیم، یک واحد صنعتی را نمی‌بینیم که توانسته باشد ۵۰۰ کارگر را یکجا زیر یک سقف، برای تولید فراورده‌ای «با ارزش» جمع کرده باشد. ما در طول و عرض این مناطق یک واحد صنعتی و پایه‌ای لازم برای رفع نیازهای ابتدائی یک زندگی کم دغدغه‌تری را نمی‌بینیم، دیگر صنایع مادر را نمی‌گوییم که نقل حرامات است. اگر کلید برق و شیر گاز کردستان را که این همه ریاکارانه در باب آن سخنرانی می‌شود در طی پنج دقیقه از همدان و زنجان و خوی ببندند، این میلیون‌ها انسان با تنگناهای بسیار جدی و کمرشکنی روبرو خواهند شد. واقعا چه کسانی بیشترین صدماتی را از قبل این سیاستهای تبعیض آمیز و ضدانسانی شونیست‌های حاکم می‌بینند؟ این از کم‌مایه‌گی بهره‌دهی اقتصادی و بی استعدادی ذخایر زیرزمینی در این مناطق نیست، زاده یک سیاست آگاهانه شونیستی افسار گسیخته و بشدت ضدانسانی به معنای اخص کلمه است. بسیار کورذهنی و کج‌فهمی می‌خواهد که گفته شود «اینجا بیشتر زاده بی‌برنامگی‌اند، نگاه کنید حلبی آبادهای تهران هم برق ندارند!!» این استدلال‌ها همه سفسطه و مغلطه‌اند، برای پنهان ساختن عمق تباهیها و مغشوش کردن ریشه‌یابی گرفتاریها و مسائل واقعی و موجود جامعه که تحت نامهای مختلف بیان میشود. واقعیتها چیز دیگری را نشان میدهند. همه حقایق و نشانه‌ها حاکی از آن است که این نموده‌ها تصادفا خیلی هم با برنامه و آگاهانه در تمامی نظامهای شاهی و شیخی به پیش رفته‌اند. واقعیت امر آنست که اکثریت قاطع مردم کردستان ابتدا به ساکن بخاطر کردبودن بطور مضاعف هستی و زندگی قریب به اتفاقشان به تخته پاره‌ای در میانه امواج پر تلاطم توفانها می‌ماند. آنچه می‌بینیم بروز و نمود آشکار ستم ملی، بمعنای واقعی کلمه است. مردم با گوشت و پوست خود و با تجربه تاریخی و روزانه خود آنرا دریافته‌اند و برای زدودن آن هزینه‌ها و بهای گزافی را پرداخت کرده‌اند و برای هر قدمی که شونیسم را به عقب‌نشینی ناچار سازند ارزش قائلند و آن را یک پیروزی برای خود بحساب می‌آورند. این یک مشارکت واقعی مردمی در یک جنبش مادی و واقعی است. علت گستردگی این مشارکت عمومی و پیشاپیش همه حضور پر رنگ و فشرده کارگران و زحمتکشان و لایه‌های زیرین اجتماعی به وضعیت فلاکت‌بار زندگی، به ناامنی و نابسامانیهای اقتصادی، اجتماعی، به تحقیر و تبعیضهای مضاعفی برمی‌گردد که گریبان مردم را گرفته است.

این روشهای فوق‌الذکر، دایر بر محروم کردن و عقب نگه‌داشتن جامعه تحت ستم، تصادفی نیستند، ادامه سبک کار و در همراهی با همان قواعد کلی استیلاگرانه قراردارند که «نقش ملل تحت ستم را حتی در مبادله کالا و در تولید سرمایه‌داری بشدت کاهش می‌دهد». این از همان سیاست «تمرکز سیاسی، اقتصادی» نشات گرفته است. این ایجاد اخلاص جدی است در راه رشد و تکامل مستقل و روتین نیروهای مولده جامعه و از جمله ضربات بسیار سخت و ناگواری را به ساختار طبقاتی جامعه و بویژه به فرایند رشد و تکامل مستقل خودآگاهی طبقاتی و سازماندهی محرومان و پایمال شده‌های اجتماع وارد کرده است و می‌کند. مضافا اینکه مابه‌ازاء منطقی آن روند جاری و ذکر شده اینست که کارگران و زحمتکشان این جوامع که تحت ستم و تبعیض ملی قرار دارند، همانند هم طبقه‌ایهای خود در اجتماعات دیگر از روند رشد و تکامل طبیعی روحی و مبارزاتی پرولتاریائی و «تریت انترناسیونالیستی» محروم می‌گردند. ضعف و پراکندگی سازمانی، تشتت فکری و افت چشمگیر تشکل‌پذیری برای «رهائی اجتماعی و طبقاتی» پاشنه آشیل زحمتکشان این جوامع است. اینهم از تبعات مضر و نامیمون در اجتماعاتی است که ستم و سرکوب ملی درجریان است، ناشی از سیاست تحقیر، اهانت و تبعیض مضاعفی است که شونیسم و برتری طلبی حاکم بر جامعه اعمال می‌کند و همچون خوره روحیه، استقلال و اعتمادبه‌نفس جامعه و زندگی آزادانه آنرا می‌خورد. کارگران و زحمتکشان بیشتر از همه در معرض این یورش قرار دارند و خود ثمرات این سیاستهای تبعیض آمیز و ضد انسانی و تاثیرات آنرا با چشم خود و با تجربه ملموس و عینی روزانه خود دریافت داشته‌اند. درست بهمین دلائل مادی و عینی است که خود کارگران و زحمتکشان کردستان نیروی محرکه و پتانسیل اصلی این جنبش رهائی بخش و ضدستمگری ملی و بخاطر عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

پس اگر برای رفع این ستم و این «منافع مشترک» کاری و تلاشی را بر دوش گرفته‌اند و در ابعاد بسیار وسیع و گسترده مبارزه می‌کنند و تسلیم نمی‌شوند از سر ناآگاهی، خرفتی و توهم نیست، از واقعیتهای ملموس موجود نشات می‌گیرد که جامعه را احاطه کرده است. گذر از این شرایط «غیره طبیعی» منوط به حل یا حداقل تخفیف این ستم است، و ایجاد شرایطی که از معیارهای متناسبی از دمکراسی در درون جامعه برخوردار باشد، تا

اینبار توجهات واقعی به مسائل واقعی و پیشروی جامعه بیشتر و بیشتر معطوف گردد. سیاست سرپوش گذاری بر این واقعیات تلخ به این بهانه که «مسئله ملی را باد نزنید» و موکول کردن آن به ایجاد سوسیالیسم با شالوده فکری و تئوریک مارکسیستی و با روح پویا و دیالکتیکی آن نمی‌گنجد. این ادعا ثمره خیالبافی و غرقه در خود بودن و منزله طلبی است.

گفتن نمی‌خواهد، روشن است که بورژوازی هم در این گیرودار پر تنش و بسیار پیچیده بیکار نمی‌نشیند. حداکثر توان خود را بکار خواهد انداخت که این گوی «منافع مشترک» را تا سرحد امکان به خدمت آمال خود درآورد، تلاش خواهد کرد با ایجاد شبهه و توهم نقش موثر کارگران و زحمتکشان را در تغییر بنیادی جامعه خنثی و بی‌خاصیت سازد و همه توان و انرژیهای جامعه را به خدمت مطامع و آرمانهای طبقاتی خود درآورد. تلاش خواهد کرد این جنبش را از همه خصائل دمکراتیک خود تهی سازد و سطح مبارزاتی را به تقابل ملتی در برابر ملتی دیگر پائین بیاورد. تلاش خواهد کرد آتش این دشمنی فله‌ای و کور و ارتجاعی را در بین ملل مختلف هرچه بیشتر دامن بزند، زیرا رمز بقاء حکومت خود را از این جداکردنها می‌بیند. تلاش خواهد کرد اتحاد مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ملل مختلف در درون جامعه را با مانع جدی روبرو سازد. تلاش خواهد کرد رهبری بلامنازع خود را بر این جنبش دیکته کند، تا به امیال و آرزوهای طبقاتی خود جامه عمل بپوشاند. تلاش خواهد کرد مطالبات طبقاتی واقعی در درون جامعه را زیر سرپوش دروغین «دفاع از سرزمین پدری» خفه سازد، در حالی که خود نشان داده است که چگونه در پیچهای سرنوشت‌ساز و در سربزنگاههای تاریخی از پشت به همین جنبش ملی هم خنجر می‌زنند.

این سیمای واقعی و ملموس جنبشی است که ما با آن روبرو هستیم، تضاد، بغرنجی، پیچیدگی و جامع‌الطرفی تاروپود آنرا بهم‌تنیده است. همه این داده‌های واقعی به ما می‌گویند که ما با جاده یک‌طرفه و همواری روبرو نیستیم. با پدیده‌ای بغایت پیچیده، متضاد، «گمراه‌کننده» و دشواری دست‌بگیرانیم. کمترین لغزش و کم‌توجهی به همه ابعاد آن می‌تواند زینهای جبران‌ناپذیر سیاسی اجتماعی بسیاری را به همراه داشته باشد، و حتی کل جامعه را به وادی کشمکشهای پایان‌ناپذیر و بی‌انتهایی بکشاند که تنها بوی مرگ و تباهی را بدهد. در واقع امر ما در اینجا نه با یک پدیده رومانتیک ذهنی و اخلاقی، بلکه با یک نبرد واقعی و ملموس طبقاتی و اجتماعی و سیاسی حقیقی در همه ابعاد واقعی آن روبرو هستیم، نبردی که در آن همه چیز بستگی به توازن نیروها و آمادگی ذهنی و عینی جامعه، سازماندهی و کار نقشه‌مند و آگاهانه نیروهای موثر اجتماعی دارد. و درجه سیر تکامل صعودی و مترقیانه و دمکراتیک آن بستگی به حضور موثر و پررنگ نیروهای پیشرو بطریق اولی در این جنبش دارد. و میزان پیشروی آن به ژرفا و فشرده‌گی نیروهای بالنده اجتماعی شرکت‌کننده در آن گره خورده است. همین دلیل و در انجام این سنجش واقعی از این پدیده بغایت دشوار است که مارکسیستها و نیروهای دمکراتیک انقلابی با هوشیاری و تیزی، پیگیر و مصمم در این جنبشهای ملی آگاهانه شرکت و دخالت داشته‌اند و دارند.

این یک شرکت آگاهانه است بمنظور عقب‌راندن خواستها و امیال ارتجاعی بورژوازی در این جنبش، برای غنا بخشیدن به محتوی و مضمون این مبارزات عادلانه، برای طرح و پیگیری رهائی اجتماعی، خواستها و مطالبات واقعی زیرین‌ترین لایه‌های اجتماعی و فشرده‌تر ساختن صفوف آنان و سازماندهی تشکلات مستقل کارگری و مردمی، برای کوتاه‌کردن دست بورژوازی در دست‌اندازی به حقوق پایه‌ای زحمتکشان، برای دور کردن جامعه از رواج تعصبهای کور قومی و ملی و درگیریهای ناشی از آن که هستی جامعه را به تباهی خواهند کشاند. و در یک کلام برای هموار کردن راه بسوی تغییرات بنیادی اقتصادی - سیاسی و اجتماعی و رهنمون شدن جامعه بسوی افق روشن‌فردائی بهتر.

در نگاهی گذرا به تاریخ، نمونه‌ها و تجارب ذقیمت و گرانبهائی از شرکت عملی سوسیال‌دمکراتها، مارکسیستها و انقلابیون سوسیالیست در مبارزه و پشتیبانی بی‌دریغ از مطالبات برحق ملی را می‌بینیم. همیشه انقلاب و خیزشهای ملل ستمدیده مورد پشتیبانی کمونیستها و نیروهای پیشرو و مترقی بوده‌اند، در آن شرکت کرده‌اند و با تمام توان در هدایت و تعمیق خصلتهای انقلابی و دمکراتیک آن کوشش عملی و سازمانی را بخرج داده‌اند.

زیرا یکی از پایه‌های انترناسیونال واقعی بر مبارزه با ستمگری ملی استوار است. از همین روی انگلس می‌گوید: «ملتی که بر ملل دیگر ستم روا می‌دارد خود نمی‌تواند آزاد باشد.» بر پایه این استدلال، فرد کمونیستی که بی‌توجه از کنار ستمگری ملی می‌گذرد و برای رفع آن تا «پیروزی سوسیالیسم!» وظیفه‌ای بر دوش خود نمی‌گذارد، ادعای انترناسیونالیستی‌اش بی‌پایه است. کمونیستها پشتیبانی خود از جنبش ملی را مشروط به انجام وظایف کمونیستی نکرده‌اند، بالعکس، آنها بدون قید و شرط از خصلت دمکراتیک این جنبش علیه ستمگری ملی پشتیبانی کرده‌اند. این نه یک پشتیبانی گفتاری صرف، بلکه بطور عینی و عملی آنرا انجام داده‌اند و در راستای پیشبرد انقلابی و هدایت آن تلاشهای مجدانه‌ای را هم بخرج داده‌اند. آنها همچون آدمهای مریض‌الحال در لاک وسواس و دغدغه‌های بی‌انتهای فرو نرفته‌اند و دست روی دست نگذاشته‌اند که مبدا اصولشان از نظر تئوری از جلا بیافتد و خدشه‌دار بگردد. حتی سعی کرده‌اند با دخالت آگاهانه خود دایره تأثیرات بورژوازی بر سیر رویدادهای آنها هرچه بیشتر تنگتر سازند و خود سخنگوی راستین مطالبات برحق این جنبش باشند و در هدایت و پیشبرد آن بکوشند. آنها تمام تلاش و امکانات سازمانی خود را بکار انداخته‌اند، تا هرچه بیشتر خصلت انقلابی این جنبش علیه ستمگری ملی را بسود تغییرات بسیار عمیقتر و بنیادی‌تر اجتماعی بکار گیرند.

بلشویکها و در راس آن لنین، در تمام دوران مبارزاتی خود برای تدارک انقلاب عمیق اجتماعی ذره‌ای از واقعیت‌های مسئله ملی و انرژی و پتانسیل بالقوه و بالفعل آن غافل نماندند و با حساسیت تمام به این مسئله بسیار غامض و پیچیده، با ارزیابی مشخص، پویا، متغیر و تاریخی برخورد می‌کردند. به آن نیرو می‌دادند و از آن نیرو می‌گرفتند. لنین می‌نویسد: «اوجگیری مجدد جنبشهای ملی پس از سال ۱۹۰۵ باعث شد که تبلیغات ما بطور طبیعی رونق بگیرد» و یا «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در تبلیغات ما نقش به همان اندازه مهمی را داراست که مثلا شعارهای تسلیح خلق، جدائی کلیسا از دولت، انتصاب کارمندان توسط مردم و...»^۲ جالب توجه اینکه بلشویکها هرگز حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را با جدائی مترادف نکرده بودند. آنها تنها یکی از اشکال اجرای این حق تلقی می‌کردند. بارها از خودمختاری، فدرالیسم به صراحت بعنوان شکلهائی دیگری از تجلی حق ملل در تعیین سرنوشت، بسته به شرایط و در همراهی با اراده عمومی نام برده‌اند و توصیه هم کرده‌اند. و خود در همان سالهای اول پیروزی انقلاب اکتبر این اشکال گوناگون را متناسب با وضعیت مشخص و متغیر ملل و اقوام مختلف در درون کشور شورواها به اجرا درآوردند. آنان بر این واقعیت پای می‌فشردند که پرولتاریا یگانه نیروئی است که میتواند پایه هرگونه ستم و از جمله ستم ملی را از بین ببرد و قاطعانه و بطور کامل آنرا حل نماید. اما در عین حال هرگز مبارزه علیه ستم ملی را به تحقق سوسیالیسم موقوف نکردند و بر آن نبودند که راه‌های بینابینی این مسئله در نظام سرمایه‌داری مطلقا منتفی است. تصادفا بارها از امکان تخفیف این ستم در همین سیستم سرمایه‌داری هم سخن گفته‌اند و مشخصا از آمریکا و سوئیس بعنوان نمونه‌های راهبردی این مسئله نام برده‌اند و آنها مثبت هم ارزیابی کرده‌اند، زیرا می‌توانسته است موانع بزرگی را از سر راه مبارزه رودررو و مسقیم طبقاتی بردارد و توجهات را بیشتر معطوف به این مبارزه سرنوشت ساز بنماید. لنین با صراحت بسیار کنه مطلب را اینگونه بیان می‌کند، که فارغ از هر شرح و بسطی می‌توان آنرا درک کرد. «ما انقلابیون مبتذل خواهیم بود چنانچه در جنگ رهائی بخش پرولتاریا برای رسیدن به سوسیالیسم ندانیم که چگونه از هر جنبش توده‌ای که علیه فلان یا بهمان آفت امپریالیسم متوجه است بهره‌برداری نموده بحران را عمیقتر بخشیم، چنانچه ما از طرفی با لحنهای مختلف بگوئیم و تکرار کنیم که با هرگونه ستم ملی «مخالف» هستیم، اما از طرف دیگر قیام قهرمانه فعالترین و روشن بین‌ترین بخش بعضی از طبقات یک ملت ستم‌دیده علیه ستمگرانش را «کودتا» توصیف کنیم، در این صورت خود را به بلاهتی در سطح کائوتسکیستها تنزل داده‌ایم.»^۳

در نتیجه همین برخورد و ارزیابی دیالکتیکی بود که لنین از «مواضع سربالای تروتسکی و مارتف» در برخورد با حق ملل ستم‌دیده برای رهائی برمی‌آشفته و می‌گفت: «این حسن‌نیت‌های ذهنی هرچه می‌خواهد باشد،

^۲ لنین، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ص ۳۷.

^۳ همان منبع، ص ۳۶

آنها از نظر عینی با آن موضع سربالای خود از سوسیال امپریالیسم روس حمایت می‌کنند.⁴ از سوئی دیگر مقابله وی با «بوندیستها»⁵ از همین دیدگاه روشن و شفاف و ارزیابی دیالکتیکی مارکسیستی حکایت دارد، که به نام دفاع از "ملیت" جدائی صفوف کارگران و زحمتکشان ملل مختلف را تبلیغ می‌کردند. «پیام صلح انقلاب اکتبر» خطاب به همه ملل تحت سلطه تزاریسیم و پشتیبانی از مبارزات آنان و رها ساختنشان از قیود وابستگی و ستم ملی در همان روزهای اول پیروزی انقلاب، همچنین پیام کمینترن به کنفرانس ملل خاور و دفاع و پشتیبانی جانانه از مبارزات رهایبخش این ملل علیه ستمگری و سلطه استیلاگران، نشانه‌های روشن از یک برخورد شفاف و دایمانه مارکسیستی از طرفی و اهمیت ویژه این جنبشها در مبارزات جهانی بر ضد قدرتهای بزرگ سلطه‌گر از طرفی دیگر دارد. این سیاستها آنطور که برخیها ادعا می‌کنند پا پس نهادن از ایدئولوژی و مواضع طبقاتی نبود، بلکه ادامه آگاهانه و دایمانه آن، و تلفیق مادی و عینی کلیه پتانسیلهای انقلابی و دمکراتیک موجود در جامعه و بهم گره خوردگی جنبشهای مطالباتی دمکراتیک و پرولتاریائی بمنظور تسریع بیشتر در بنای جامعه نوین سوسیالیستی بوده است.

در سطح جهانی باز هم می‌توان نمونه‌های بسیار با ارزش و موثر تاریخی دیگری از شرکت کمونیستها در جنبش انقلابی و رهایی بخش ملی، از ویتنام و چین گرفته تا دیگر کشورهای آمریکای لاتین و افریقا و آسیا را نام برد که بخاطر اجتناب از به درازا کشیدن مطلب از آن خودداری می‌کنم و با ذکر نمونه‌هایی از ایران و کردستان به این مطلب خاتمه می‌دهم.

در نگاهی کوتاه به سیر تاریخ و روند تکوین اندیشه‌های سوسیالیستی در جامعه ایران می‌بینیم که اولین پیشگامان و پیشروان این جنبش که خود در ارتباط تنگاتنگ با جنبش بولشویکها و سوسیال دمکراتهای روس و بویژه کمینترن بودند، بسیار فعال و کوشنده در همه عرصه‌های مبارزاتی آنزمان شرکت می‌کردند. به حرکت‌های ملی علیه استبداد و سلطه‌گری بها می‌دادند و در آن شرکت عملی داشتند، از تجارب ارزنده بولشویکها برای تدارک و آماده‌سازی خیزشهای عمومی اجتماعی گام برمی‌داشتند. غفازاده‌ها، سلطانزاده‌ها، حیدرعموآغلی‌ها و بسیاری دیگر از اجتماعيون و عاميون و سرانجام حزب کمونیست ایران که از دل این تلاشهای بی‌وقفه سربرآورد، با کار و تلاش پیگیرانه خود علیرغم همه محدودیتهای تنگ آنزمان تاثیر ماندگار خود را بر همه عرصه‌های مبارزاتی و اجتماعی موجود برجای گذاشتند: اولین اعتصابات را سازمان دادند، اولین اتحادیه‌های کارگری را ایجاد نمودند، برای اولین بار موضوع آزادیهای اجتماعی سیاسی و تحدید ساعات کار و مطالبات کارگران و زحمتکشان را پیش کشیدند. در نشر و اشاعه ادبیات سوسیالیستی بزرگترین تلاشها را بخرج دادند. در آنزمان با وجود عقب ماندگیهای فرهنگی و تسلط اندیشه‌های بشدت ارتجاعی و متراکم مذهبی در جامعه و با همه محدودیتها، فشارها و تضییقات روزانه قاجاری و رضا شاهی چندین نشریه تئوریک و سیاسی را منتشر می‌کردند. در مباحثات تئوریک آنزمانی در کمینترن و در احزاب سوسیال دمکرات شرکت فعال داشتند و صاحب بحث خود بودند.

اینان با همه مشکلات عدیده‌ای که با آن دست به گریبان بودند، توانستند اولین گروهها و هسته‌های بزرگ مسلح را علیه خفقان و استبداد تشکیل دهند، برای اولین بار ایده و موضوع جنبش زنان و ضرورت سازماندهی آنان بخاطر رهایی از زنجیرهای استبداد و ارتجاع را بفعل درآوردند. برای اولین بار در تاریخ ایران موضوع چند ملیتی بودن ساکنان این سرزمین و ضرورت رفع ستم ملی از این ملیتها را پیگیرانه طرح کنند. و برای اولین بار در تاریخ ایران بندهائی از تزه‌های کنگره دوم خود در ارومیه را به چگونگی حل مسئله ملی و ارضی بصورتی بسیار روشن و شفاف اختصاص دادند. اینان هسته مرکزی نظرات خود را بر شکستن دیوار «مرکزیت غیردمکراتیک و مرکزیت بزور» تا «حق جدائی کامل» استوار کرده بودند.

روشن است که این پیشگامان روشنگری و سوسیالیسم با توجه به مقتضیات زمان خود کاستیهای بسیاری را هم داشته باشند. اما بهر صورت با گامهای استواری که برداشتند، با ابتکارات و «دستهای بازی» که از خود نشان

⁴ لینین، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ص ۳۷.

⁵ فلاحه شره اتاریه عمومی کارگران یهود در لیتوانی، لهستان و روسیه.

می‌دادند توانستند در همه عرصه‌های اجتماعی و مبارزاتی تاثیرات ماندگار و تاریخی با ارزشی را از خود برجای بگذارند. اتفاقی نیست که یورش سیاسی و ایدئولوژیک مرتجعین شوینیست به جنبشهای ملی ملل تحت ستم ایران، به ویژه کردستان و آذربایجان، در غالب موارد با یورش به پیکارگران مارکسیست و کمونیست ایران همراه می‌گردد. و باز اتفاقی نیست که بخش اصلی کادر پیشبرنده این جنبشها همواره مارکسیستها بوده‌اند. این نمونه‌ها بیانگر پیوند عمیق جنبش سوسیالیستی سراسری با جنبشهای حق‌طلبانه ملیتهای تحت ستم ایران بوده است.

در ادامه این روند بود که کومه‌له هم در سالهای اول پس از انقلاب ۵۷، که در طی آن «حاکمیت مردمی» در کردستان برقرار بود، بعنوان نیروئی چپ و کمونیست در جنبش ملی - دمکراتیک کردستان شرکت فعال نمود و در این رهگذر تجارب بسیار گرانبهائی را از خود برجای گذاشت. هیچ عرصه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی فرهنگی از دسترس تشکیلات کومه‌له خارج نماند و با تمام وجود و توان آنزمانی خود در تعمیق حرکتهای موجود می‌کوشید. در اداره شهرها و روستاها حضور برجسته‌ای داشت. در سازماندهی محلات، ایجاد شورا، سندیکا و اتحادیه و انجمنهای مختلف، در سامان‌دادن تشکلهای زنان، جوانان، در تقسیم اراضی بین دهقانان، در رویارویی با مالکان، در سازماندهی اعتصابات، جنبشهای مطالباتی، در سازمان‌دادن راهپیمائیهای بزرگ اعتراضی، در کمک به تسلیح دهقانان و متشکل کردنشان و همچنین در هیئت‌های مذاکره کننده با حاکمیت بطور جدی و فعال شرکت داشت. در عرصه سیاسی رو به بیرون بشدت با حاکمیت تازه بدوران رسیده در ستیز بود. در عرصه داخلی عمق و گستردگی جنبش ملی و قدرت و پتانسیل نیرومند مردمی آنرا درک کرده بود و با تمام توان در آن حضور بسیار پر رنگی را ایفا نمود و همزمان در شکل‌دادن به یک مقاومت عمومی و شرکت عملی خود در آن نقش بسیار مهمی را بر عهده گرفت. و با توجه به نیازهای آنروز برنامه شفاف و روشنی را بطور علنی با مردم در میان گذاشته بود و آنرا تبلیغ می‌کرد. از ضرورت رهایی‌سازی جامعه از بقایا و سنن نظام منحن پدرسالاری، از ضرورت رها ساختن اجتماعی زنان از بند اسارت و خشونت و موانع ارتجاعی، از ضرورت تامین عدالت اجتماعی به سود زحمتکشان سخن بمیان می‌آورد. همچنین در ضمن همه این مشغله‌ها با اعتماد به نفس در مبارزات پارلمانی شرکت کرد و نمایندگان خود را هم معرفی نمود و با توجه به فرصت کمی که در اختیار داشت موفقیت‌های چشمگیری را هم بدست آورد. برنامه کومه‌له برای خودمختاری بروز و تجلی این بینش و «درک درست لحظه» در جامعه آنروز کردستان بود. مجموعه این برنامه‌ها تفاوت کیفی و مضمونی بسیاری با برنامه‌های دیگر داشت و نشانی از تحول بنیادی و اساسی در فضای جامعه آنروز کردستان.

کومه‌له در آن بحبوحه کار و عمل اجتماعی، در بند این نبود که مواضعش در ترازوی ایده‌های ناب و ایدئولوژی خالص چند سرسوزن لنگ می‌زند. با برخورداری از شماری کادرهای شناخته شده، محبوب، مردمی، عملی و پیکارگر سوسیالیست، و با وحدت اراده و عمل برخاسته از نیازهای واقعی جامعه نشان داد که میتواند در پیشبرد جامعه بسوی «زندگی بهتر» نقش بسیار موثر و مفیدی را ایفاء کند. نشان داد که می‌شود مبارزات دمکراتیک ملی و جنبش طبقاتی را بهم جوش داد و برای همه مراحل بغرنج آن گزینه‌های متناسب و عملی را فراهم نمود که در ضمن آن عرصه بر بورژوازی کرد از سوئی و حاکمیت شوینستی، ارتجاعی مرکز و زیاده‌خواهی‌های آنرا از سوئی دیگر تنگ کرد و بنفع تعمیق تحولات اجتماعی گامهای استواری را به پیش برداشت. نشان داد که می‌شود در استیفای حقوق تضییق شده ملی به جامعه کمک کرد و حرفهای برای گفتن داشت و در ضمن آن جنبش مطالباتی اجتماعی و اقتصادی را همگام و رادیکال با افق روشن به پیش برد.

کومه‌له با همین ایده و نگرش عینی و عملی درست و منطقی بود که توانست در آن فاصله بسیار کوتاه از «علینیت سازمانی» فضای تک صدائی در جامعه را بشکند و دروازه ایده‌های تازه‌تر و اجتماعی‌تر را به روی مردم به تنگ آمده از جور ستم ملی و ناعدالتهای اجتماعی بگشاید. همین دیدگاه روشن بود که توانست کومه‌له را در جامعه کردستان به یک نیروی اجتماعی مهم و قابل اتکا تبدیل کند. در حقیقت رمز تاریخی اجتماعی شدن کومه‌له و طعم خوش آن به مزاق جامعه از همین «گشاده دستی» و سعی در خود رهانیدن از چله‌کشی و خلسه حرفهای «صد تا یک غاز» به اصطلاح تئوریک جزمی و پایان ناپذیر بی‌خاصیتی بود که مثلا شورا بهتر است یا سندیکا، مجمع عمومی بهتر است یا اتحادیه، خودمختاری دفاع از بورژوازی است یا خیر؟..... که همه را سر کار

میگذارند بدون آنکه خاری را از بدن زخم خورده و زندگی فلاکت‌بار جامعه درآورده باشند. و اما بعدا هر آینه پای در این وادی نهاد، وسواس بیشتر به سراغش آمد و در این کوره راه‌های بی انتها دستش بیشتر با عصا آشنا شد.

بهر روی کومه‌له توانست آنزمان علی‌رغم کاستیها، زیاده‌رویها، دوباره‌کاریها، افتادن و برخاستنها و کم‌تجربگی‌ها، با اعتماد به نفس در مسیر ترقی و پیشبرد جامعه گام بردارد و این واقعیت را جان ببخشد که می‌گوید «حقانیت تئوری و عمل اجتماعی بر پایه مابه‌ازاء آن بحال جامعه و در جهت گرایش به رشد و تکامل آن سنجیده می‌شود، نه بر پایه ذهنیات و دوایر و اشکال به پرگار کشیده شده و صحبت‌های آسمانی و خردستیزانه». کومه‌له این مسیر را آنگونه رفت و مزد خود را هم گرفت و به تجربه ارزنده‌ای هم در جامعه کردستان و ایران تبدیل شد. اکنون دیگر این تجربه در طلق هیچ کسی نیست، همگانی است، حتی دیگر مال «کومه‌له» به تنهایی هم نیست. در گنجینه مبارزاتی جامعه جای دارد. هر کسی آنرا «آنگونه» اما تر و تازه و به روز شده بکار بگیرد، به قطعیت میتوان گفت که بدور از جنگ نامها و نشانها، پاسخش را از جامعه خواهد گرفت. مردم را و جبر داده‌های علمی را ساده نیانگاریم و سرسری نبینیم. سازمان «ناردونیک» در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن ۱۹ جریان اجتماعی بسیار قوی و تاثیرگذاری در جامعه روسیه بود. شخصیت‌هایی مثل «پلخانف» را در آستین داشت. همین سازمان در جریانات پیچیده و تحولات سریع دهه دوم قرن بیست و اماند و نتوانست پا به پای خصلت دوران خود را بازتولید کند و رشد بیابد، در قبای خود ماند و نتوانست اولویت و ویژگی‌های آنرا درک کند. اسم «ناردونیک»ی نیز مفید فایده‌ای نشد و ناردونیکها هرگز نتوانستند خود را از انزوای «حال» و نستالوژی خوش گذشته برهانند.

ادامه دارد

ناصر امین نژاد ۱۵ / ۱۲ / ۲۰۰۶

nasseraminnejad@yahoo.de